

درس سیصد و چهل و دوم:

مطالبی در باب حجیت اجماع (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به حجیت اجماع بود، گفتیم که یک تتمه‌ای دارد آن تتمه را بگوییم و دیگر نسبت به این قضیه مسئله را تمام کنیم.

حجیت ذاتیه داشتن علم و یقین

حجیت در ادله، حجیت ذاتی است نه اعتباری؛ به این معنا که ملاک در اخذ و عدم اخذ قول راوی به حجیت ذاتی آن روایت است. این مسئله در مورد یقین همان‌طوری که گفته‌اند حجیتش ذاتی می‌شود؛ علم و یقین حجیت ذاتیه دارند و نیاز به امر ثالث و امر خارجی دیگری ندارند. آن طریق برای وصول به یقین به هر کیفیتی که باشد چنانچه آن طریق، موصل مکلف به یقین و به علم باشد، آن علم برای او حجیتش حجیت ذاتیه می‌شود. همین‌طور در وثاقت، حجیت آن خبر موثق، حجیت ذاتیه است نه به اعتبار معتبر. و اگر در جایی بدون تحقق وثاقت، مولا امر به اطاعت از روایت راوی کرد، باز مرجع و مآل این اعتبار و حجیت به اعتبار ذاتی و به حجیت ذاتی است. زیرا مولا در اینجا امر به اخذ قول و تصدیق روایت شخص خاصی را کرده است.

مانند روایاتی که در مورد وثاقت بعضی از اصحاب حدیث از ائمه علیهم‌السلام نقل شده است. می‌فرماید:

یونس بن عبد الرحمن ثقی.^۱

یااینکه:

[عن عبد العزيز بن المهدي و كان خيراً فمى رأيته، و كان وكيل الرضا عليه السلام و خاصته قال سألت الرضا عليه السلام فقلت: إني لا ألك في كل وقت، فعمن أخذ معالم ديني؟ فقال: **”خُذْ عَن يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ“**.^۲

یااینکه:

العمرئ و ابنه ثقتان فما أديا إليك عنى فعنى يؤديان.

و امثال ذلك که راجع به أبان یا راجع به ابی بصیر از ائمه علیهم‌السلام؛ از امام صادق علیه‌السلام روایاتی

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۴۸۳، با قدری اختلاف.

۲. همان.

ترجمه: «از عبد العزيز بن مهدي که بهترین قمی بود که دیدم و نماینده امام رضا علیه‌السلام و خاصه او بود» گفت: از امام رضا علیه‌السلام پرسیدم و گفتم که من همیشه با شما ملاقات نمی‌کنم، پس معارف دینی خود را از چه کسی بگیرم؟ گفت: آن را از یونس بن عبد الرحمن بگیر. «(محقق)

اخذ به قول راوی در تمام احوال براساس حجیت ذاتیه

در اینجا گرچه خود انسان عارف به احوال راوی نباشد نفس توثیق امام علیه السلام چنان چه محدوده آن مشخص نباشد، برای انسان حجیت ذاتیه را می آورد این حجیت البته حجیت منزله اعتباری است و حجیت تنزیلی است به لحاظ توثیق امام علیه السلام که کلام او حجیت ذاتیه دارد. پس در تمام احوال اخذ به قول راوی براساس حجیت ذاتیه است. اما اینکه ما صرفاً یک عادل را بدون اینکه به او توجه داشته باشیم و به صرف نقل کلام بعضی از بزرگان و توثیق بعضی از بزرگان، کلامش را مورد تصدیق قرار بدهیم، یک هم چنین مسئله ای با اصول مکتب مخالف است.

بناءً علی هذا آنچه که برای اخذ قول راوی ملاک است، اگر انسان خودش اطلاعی بر شخص راوی بلاواسطه دارد که فیها والا اگر ندارد باید وثاقت موثقین این راوی، در کیفیت توثیق برای ما محرز باشد و این یک مسئله بسیار مهمی است که کمتر به این مسئله توجه شده است.

مثلاً به صرف قدح نجاشی شخصی را، حکم به قدح او می شود یا به صرف مدح بعضی از رجال درایه و حدیث یک شخصی را، موجب وثاقت اوست. درحالی که صحبت در خود شخص موثق است، صحبت در خود رجال حدیث است که به چه ملاک و به چه مبنایی شخصی را توثیق و شخصی را قدح می کنند؟! ما بسیار در کلمات مرحوم محدث نوری داریم که بعضی از بزرگان را مورد قدح قرار داده است درحالی که آنها از بزرگان و از رجال حدیث و علم هستند! به صرف و ملاک برای آن قدح، صرفاً عدم توافق بین مبانی است، من باب مثال چون مبانی محدث نوری با مبانی شخص مورد نظر موافق نیست این موجب قدح او و اخراج او از زمره ثقات و امحاء حکم و روایات او خواهد شد.

ما این مسئله را در بسیاری از موارد مشاهده می کنیم. من باب مثال در قاموس شوشتری ایشان بر طبق مذاق خودش مثلاً بعضی را افراد از حیث وثاقت انداخته است مانند معروف کرخی. چون معروف میل به تصوّف داشته است لذا خبر او موثق نیست.^۱ خب این یک مسئله ای است! اولاً میل به تصوّف کجا موجب قدح خواهد شد؟! ثانیاً مسئله وثاقت با مسئله مبنا و عقیده دوتا است و چه بسا ما اخبار بعضی از عامه که مورد وثوق هستند را قبول می کنیم و به آن عمل می کنیم و لازم نیست که حتماً اخبار، اخبار شیعه باشد بلکه اگر فردی از عامه باشد که صادق در حدیث باشد چرا مورد قبول نباشد؟! الان روایاتی که از زهری نقل می شود از امام باقر از امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم السلام اینها در کتب شیعه مضبوط است باینکه ظاهراً از عامه بود.

^۱. قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۱۵۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۱۹۳.

یعنی متمایل به حکومت بود. گرچه معنای عامه در سابق با الآن تفاوت و فرق می‌کند و من این مطلب را در همان جلد اول اسرار ملکوت توضیح دادم که اصلاً عنوان عامه و تشیع در سابق با الآن خیلی فرق می‌کند و مرزها و حدود در سابق به یک نحو بود و الآن به یک نحو دیگر است.^۱

ولی علی‌کلّ حال ما در کتب رجالی به وفور از این مسائل می‌بینیم که به خاطر اختلاف در عقائد و مبانی، این کلمات نفی می‌شود، به خصوص در این چهار صد ساله اخیر که مسئله تصوف و فلسفه خیلی رواج پیدا کرده در ایران و به خصوص در ممالک اسلامی، این قضیه کفر، تکفیر، ارتداد و حکم به ارتداد و حکم به تفسیق که ما از بسیاری از افراد نسبت به بزرگان و علماء خودمان مشاهدی می‌کنیم این موجب می‌شود که این قضیه اخذ به قول راوی در اینجا مورد تجدید نظر قرار بگیرد. این مسئله سابقاً هم کم و بیش بوده و الآن یک شدت بیشتری تقریباً در حدود چهار صد سال اخیر داشته است. گرچه الآن یک قدری تغییر کرده است، با توجه به توسعه مکتب فلسفه و مبادی اعتقادی و عرفانی این قضیه آن حدّت و شدت سابق خودش را ندارد ولی علی‌ایّ حال باز هم هست و اتفاقاً حوزه‌های علمیه در این زمینه مختلف هستند و بر همان اساس تخیلات خودشان حرف می‌زنند.

همین چند روز پیش یک نفر از همین رفقا می‌گفت که من با یک طلبه‌ای در همین قم صحبت می‌کردم و داشت مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - را رد می‌کرد و می‌گفت که علامه طباطبائی هم که خراب کرده و چه کرده و راجع به معاد جسمانی قائل به معاد روحانی شده است و این هم که این طوری است و کلام او اصلاً مورد اعتبار نیست. من به او گفتم که من با دو چشم خودم دیدم و با گوش خودم شنیدم که در یک مجلسی علامه طباطبائی داشت معاد جسمانی را به همین نحو اثبات می‌کرد. واقعاً صرف یک تمایل به یک مکتب و یک نحله این قدر به این راحتی موجب تفسیق و موجب تخریب و قدح یک نفر می‌شود. و این مسئله در این چهار صد ساله اخیر متأسفانه در میان اهل علم موجود بود و به خصوص در مکتب و در مدرسه علمیه اصفهان این قضیه خیلی به چشم می‌خورد که بسیاری از بزرگان ما به واسطه عدم توافق علمی و اعتقادی با خیلی از اینها، مورد طعن و دفع و لعن قرار می‌گرفتند و علماء اصفهان باید تجدید نظری بکنند و این مسئله را از دامن تاریخ بالأخره پاک کنند.

کتابی در مورد تاریخ علماء اصفهان هست که در آنجا خیلی إلی‌ماشاء الله نظایر این قضایا به چشم می‌خورد به نحوی که اصلاً برای یک شخص متبع دیگر جایی برای اخذ قول به موثق اصلاً نمی‌ماند. مگر اینکه خیلی انسان خودش تحقیق کند و ببیند واقعاً این موثق، خودش موثق است یا نه؟! این کسی که موثق است

^۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۶۷.

روی چه ملاک و مبنایی فلان راوی را قدح می‌کند یا مثلاً رد می‌کند! بسیاری از این افراد به صرف روایاتی که جنبه استشمام غلو از آنها می‌شود خود راوی را هم در اینجا قدح می‌کنند! حالا راوی شخصی است که روایات عالية المضامین را روایت می‌کند ولی چون این شخص نمی‌فهمد حکم به تصوّف و عدم قبول قول او و توثیق او را راحت صادر می‌کند!

اتفاقاً من یک وقتی دنبال این بودم که یک مجموعه‌ای از اینجا به دست بیاورم و پیدا بکنم و یک مقداری هم جمع‌آوری کردم. خوب است خیلی کار مفیدی است که اگر کسی بیاورد این کار را انجام بدهد؛ این مسئله بررسی و جمع‌آوری مدح و قدح روایات مختلف توسط موثقین و رجال حدیث مختلف به واسطه اختلاف و اتفاق در مبانی، این خیلی مسئله مهمی است. تابه حال یک هم‌چنین چیزی انجام نشده است اگر کسی چیزی نوشته خیلی ناقص باید باشد یا به‌طور مختصر است. اینکه کاملاً انسان جمع‌آوری بکند در طول هزار سال [این‌طور نبوده است].

مثلاً یکی از افرادی که روایات او مورد قدح قرار گرفته است معلی بن خنیس است در حالی که او از افرادی بود از اصحاب سرّ ائمه به خصوص موسی بن جعفر علیهما السلام بود و بالآخره به واسطه افشای خیلی از مسائل سرّ خودش را به باد داد؛ هارون او را به قتل رساند. چقدر موسی بن جعفر او را نهی کردند از اینکه این‌گونه و خلاصه تقیه را اعمال بکند ولی نکرد.^۱ الآن بعضی‌ها همین که می‌بینند معلی روایات جالبی را نقل می‌کند از نقطه نظر مضامین ولایی که خیلی مورد توجهشان نمی‌تواند قرار بگیرد به واسطه ذمّی که موسی بن جعفر از او کرده‌اند که چرا معلی این حرف‌ها را می‌زند، همین را دلیل قرار داده‌اند بر عدم توثیق او و روایتش را رد کرده‌اند. خب اینکه رد نیست با این که نمی‌شود رد بکنی! شما روایات معلی را رد می‌کنید به‌خاطر اینکه روایاتش مضامین عالی دارد و به صرف اینکه موسی بن جعفر می‌گویند، شما این‌طور بکنید!

تعریف خبر متواتر

حجیت ذاتی داشتن تواتر

روی این حساب حجیت در این، حجیت ذاتی باید باشد. در مسئله تواتر حجیت تواتر حجیت ذاتی است. ببینید در مسئله تواتر می‌گویند که باید تواتر این روایات به حدّی باشد که **لا یُحْتَمَلُ مَعَهُ كَذِبٌ**، این یعنی خودش فی حدّ نفسه موجب صدق باشد برای افراد عادی. بعضی‌ها هستند که یک مطلبی را نمی‌پذیرند یک ناراحتی و یک مرض نفسانی دارند که اگر هزار نفر هم یک مطلبی را بگویند نمی‌پذیرند، خب این مرض است. بعضی‌ها اصلاً در مقابل اولین خبر یقین پیدا می‌کنند، آن‌هم یک مرض است. نه! آن نفوس عادی و افراد عادی

^۱ . بصائر الدرجات، ج ۱ ص ۴۰۳.

اگر یک خبری را نقل بکنند، برای آنها نسبت به موارد مختلف، طبعاً اینها می پذیرند و قبول می کنند. حجیت تواتر حجیت طبعه و ذاتی است نه اینکه در نظر آن فقیه یا در نظر شخص این حجیت برای او منعقد بشود. خود تواتر به یک حدی است که به نحو عادی این موجب یقین صدور از امام را می کند. حتی اگر ما روای را هم نشناسیم. شما الآن فرض کنید که وارد مسجد اعظم بشوید و ببینید که مردم دارند از مسجد اعظم بیرون می آیند و یک منبری هم در آنجا صحبت کرده است، می بینید دارند به هم می گویند که دیدی بالای منبر این حرف را زد؟ در حالی که شما این را اصلاً نمی شناسید همین طور می بینید که نفر سومی چهارمی پنجمی همین را می گویند وقتی به بیستمی که رسیدید دیگر یقین پیدا می کنید که او بالای منبر این را گفته است. این دیگر مسئله عادی است. مگر آدم مریض باشد که بگوید اگر صد نفر هم گفتند من یقین پیدا نمی کنم! والا اگر آدم مریض نباشد وقتی که به بیست تا قول یک جمله برسد ولو اصلاً نمی شناسد که اینها چه کسانی هستند که در مسجد اعظم رفته اند طبعاً برایش یقین پیدا می شود که این منبری این حرف را زده است. این را ما متواتر می گوئیم. پس خبر متواتر آن خبری نیست که منقول برای او حجیت بیاورد بلکه نفس آن تواتر صرف نظر آن منقول موجب افاده علم است، نفس این خبر؛ اسم این را تواتر می گذاریم. پس حجیت تواتر حجیت ذاتی است که **تکثیر الروایات و الأقوال بنحو لا یُحتمل معه کذب** تواتر می شود. این حجیت ذاتی می شود.

حالا در باب اجماع این علماء اجماع را به این کیفیت بیان کرده اند که اجماع عبارت از اجماع امت و اتفاق امت است به حیثی که از این اجماع **یُکشف منه کلام المعصوم**؛ از این اجماع کلام معصوم استکشاف می شود. حالا صحبت ما با این تعریف این است که آیا نفس اجماع کشف از کلام معصوم می کند؟! کجا اجماع کشف از کلام معصوم می کند؟! اینکه همه علماء بر یک مسئله در یک عصر اتفاق داشته باشند، آیا این مسئله هیچ الزامی بر کشف از کلام معصوم است؟! نه خیر! کجا کشف از کلام معصوم می کند؟! بر فرض پنجاه نفر بگویند که حکم خدا این است خب پنجاه تا اشتباه کرده اند. کجا کشف از کلام معصوم در این خوابیده است؟! چون علماء یک عصر اتفاق بر یک مسئله دارند پس این اقتضای ذاتی کشف بر کلام معصوم است؟! نه دلالت طبعیه بر این است، نه دلالت وضعیه و نه دلالت التزامیه، هیچ کدام نیست و این هیچ اقتضایی در اینجا نمی کند یعنی هیچ علتی برای این مسئله نیست و ربطی بین این مسئله و بین این دو قضیه وجود ندارد. و ما در این قیاسمان هیچ مابه الاشتراکی نمی بینیم تا اینکه نسبت به این مسئله بتوانیم او را حدّ وسط برای صغری و بین کبری قرار بدهیم؛ چون این مسئله اجماعی است و هر اجماعی کشف از کلام معصوم می کند، پس این کلام معصوم است! نه خیر این طور نیست! این حدّ وسط ما که به عنوان یک کبری است خود او نتیجه برای یک قضیه دیگر است؛ آن قضیه این است که اجماع امت موجب عدم احتمال خطاء در آنها می رود و در هر چیزی که عدم احتمال خطاء برود پس حتماً باید ناشی از کلام معصوم باشد پس اجماع آن امت ناشی از کلام معصوم است.

این حدّ وسطی که در اینجاست که این حدّ وسط به عنوان ماده انعقاد قیاس اول که نتیجه اش در قیاس دوم مورد توجه قرار می گیرد، در همین جا در این حدّ وسط اشکال هست. اینکه اجماع امت مصون از خطاء است، چه پیوندی بین این قضیه و قضیه دیگر است؟!

إجماع الأمة مصون عن الخطاء نه خیر من می گویم که **إجماع الأمة غیر مصون عن الخطاء**. اجماع عبارت از اتفاق آرائی است که فرداً فرداً محقق شده است. همان طور که شما در یک فرد احتمال اشتباه می دهید، خب در دو فرد احتمال اشتباه بدهید همان طور که در دو فرد احتمال اشتباه می دهید، در سه فرد احتمال اشتباه بدهید. حالا چون یک نفر شده است پنجاه نفر اشتباه برداشته می شود؟! مگر کیلویی است؟! مگر خطاء و عدم خطاء کشیدنی است تا باسکول بگذارند که اگر دویست کیلو بود این احتمال خطاء دارد و همین که به هزار کیلو به بالا رسید احتمال خطاء برداشته می شود؟! اینکه نمی شود! مسئله کیلویی نیست! عددی هم نیست، پرتغال نیست که عددی باشد!

این احتمال خطاء باید ناشی از نفس قدسی باشد. عدم خطاء باید ناشی از ظهور کلام از نفس قدسی باشد تا اینکه این مسئله محقق باشد. بیست نفر که سهل است بیست میلیون فقیه اگر باشند، همه آنها نشان قدسی نباشد، در همه شان احتمال خطاء می رود. حالا چرا بیست نفر؟! اصلاً من می گویم که بیست میلیون نفر، از اول تاریخ تا الآن! خب کجای قضیه این دلیل است؟! پس اگر صحبت این است که نفس اجماع **بطبیعته الأولیة** اقتضای عدم خطاء را می کند که مقصود از عدم خطاء کشف کلام معصوم است. چون کلام معصوم، معصوم است؛ کلام معصوم مثل خود معصوم، معصوم است.

هر چه که از معصوم صادر بشود معصوم است. اگر اجماع به طبیعت اولیه کشف از عصمت می کند، نه خیر هیچ تلازمی بین این دو نیست و **ما بینهما بُعد المشرقین** است. اگر نه! آن قید حیثیتی که در آنجا آمده است اقتضای شرایط خاص را می کند یعنی اجماع به حیثی که **لا یُحتمَلُ مَعَهُ کَذِب** اگر این است خب سؤال می کنیم این حیثیت چیست که ما نمی دانیم؟! اجماع یک امتی بر یک مسئله ای باشد به حیثی که کشف کند، این حیث چیست؟! این را برای ما بگویید، ما که نمی فهمیم که چطور اجماع کشف می کند، چطور اجماع کشف نمی کند؟! کجا حیثیت کاشفه است و کجا حیثیت غیر کاشفه است؟! این را برای ما شرح بدهید، ما که نفهمیدیم که چه اجماعی می شود منعقد باشد که این اجماع به حیثی باشد که کشف کند! ما که در شکم فقهاء نرفتیم تا ببینیم این فقیه که دارد این فتوا را می دهد، از کجا دارد فتوا می دهد! ما فقط می بینیم که در کتابش نوشته که حکم شرعی این است. از کجا می گوید؟! بنده چه می دانم! شاید خواب دیده است. شاید مکاشفه کرده است. شاید کلاغ بالای خانه اش پر زده است و این نیت به او افتاده است. من خبر ندارم! شاید روایت دیده که بنا بر نظر او روایت موثق بوده است ولی بنا بر نظر ما روایت غیر موثق باشد. هزارتا احتمال می رود،

فقط شیخ طوسی آمده در اینجا گفته است که این روایت حکمش این است. بسیار خب! گفتی که گفتی، خیلی ممنون، خدا به تو اجر و ثواب بدهد، خیلی متشکریم، دست را هم می‌بوسم ولی به آن عمل نمی‌کنیم. شما امام نیستید، امام در غیبت است و او یک هم‌چنین حرفی را نزده است، ما از او نشنیده‌ایم. شما شیخ طوسی هستید پشت سر تان نماز می‌خوانیم ولی از شما تقلید نمی‌کنیم. هر چیزی به جای خودش!

ماحصل مکتب تشیع

جناب ابن بابویه جناب عالی معصوم نیستید کلامی را که در من لا یحضر می‌گویید یا در جای دیگر، این کلام شما برای ما افاده عصمت را نمی‌کند، اگر دلیل دارید، دلیلتان را نقل بکنید و اگر دلیل ندارید آن دیگر **ببینک و بین الله** است و به ما دیگر ارتباطی ندارد. پشت سرت نماز می‌خوانیم، به زیارت شما هم می‌رویم. - رفته‌اید یا نه؟! می‌دانید قبرشان کجا است؟! زیارت ابن بابویه هم می‌رویم، ما چند دفعه رفته‌ایم - ولکن از شما تقلید نمی‌کنیم چون تا آن آخرین نقطه کهکشان اختلاف است، شوخی که نداریم. حالا جلالت دارید بسیار خوب! شیعه هستید بسیار خوب! اینها همه به جای خود ولی ما مکلف هستیم از معصوم تبعیت کنیم و السلام! این ماحصل مکتب تشیع است.

ماحصل مسئله اجماع

پس اجماعی را که آقایان معتقدند به حیثی باشد که کشف کند، ما این حیث را نفهمیدیم که چه حیثی است؟! چه شرطی است؟! آیا در خود اجماع این اقتضاء هست؟! نه یک هم‌چنین اقتضایی در اجماع نیست. آیا اجماع داریم تا اجماع یعنی بعضی از اجماعات هست که کشف نمی‌کند ولی بعضی کشف می‌کند؟! آن فاصل بین این دو چیست که این اجماع کشف از کلام معصوم نمی‌کند و آن اجماع کشف می‌کند؟! این چه مایز و چه فاصلی است؟! این را هم نمی‌دانیم!

پس ماحصل مسئله در مورد اجماع این شد که شما می‌گویید که امام علیه‌السلام به مقتضای قاعده لطف نمی‌گذارد که فقهاء همه در خلاف بمانند. این قدر ما دیده‌ایم که اینها در یک عصری خلاف کرده‌اند! اینکه امام علیه‌السلام به مقتضای قاعده لطف نمی‌خواهد بگذارد، آیا در عالم تئوری و فرضیه نمی‌خواهد بگذارد یا در عالم عمل؟! وقتی که یک فقیه یا مرجعی پنجاه میلیون نفر مقلد دارد و اشتباه می‌کند، اقتضای لطف امام زمان این است که این فقیه را از خطاء محفوظ نگذارد یا برود یک آخوندی که در روستای ورامین یک فتوا داده [را متوجه کند]؟! لطفش چطور شامل او شد اما شامل پنجاه میلیون نشد؟! این چه چیزی است؟!!

تلمیذ: در روایات داریم که خود شیخ مفید را امام معصوم حفظ کردند.^۱

^۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، باب ۳۱ - ما خرج من توفیعاته علیه‌السلام، ص ۱۷۴.

استاد: می‌دانم! امام حفظ می‌کند اما حالا یک جا نمی‌خواهد حفظ بکند! آنجا دلش خواست، خود شیخ مفید فردی بود قابل بود حفظ کرد، آیا بقیه را هم حفظ می‌کند؟!

تلمیذ: در همان اجماع که ما تحصیل کردیم خود شیخ مفید حضور دارد، سید بن طاووس وجود دارد پس صحت حاصل می‌شود.

استاد: آنکه ما تکلیف داریم این است که طبق ادله ظاهر عمل کنیم همان‌طور که خود امام زمان علیه‌السلام فرموده‌اند: بر شماست که بر ظاهر عمل کنید.^۱ آیا امام فرموده‌اند: من شما را طبق آنچه که مورد نظر و رأی من است هدایت می‌کنم؟! کجا گفته‌اند؟! امام به چه کسی گفته است؟! امام گفته است ما شما را حفظ می‌کنیم.^۲ یعنی حفظ می‌کنیم از اینکه به اشتباه نیفتید. حفظ می‌کنیم از اینکه مفسده‌ای برای شما در اینجا به وجود نیاید. ما این را برای شما حفظ می‌کنیم. اما لعل اینکه امام علیه‌السلام با وجود اینکه فتوا خلاف هم داده بشود جریان حوادث کونیه را به نحوی بگرداند که این موجب فساد نشود! از کجا امام نظر خودش را در قلب آن فقیه بیندازد؟! صحبت این است، اگر این‌طور است پس دیگر نیاز نداریم اصلاً دنبال اجتهاد برویم، هرچه شیخ مفید فتوا داده است را می‌گیریم و عمل می‌کنیم. چون امام گفته است ما حفظش می‌کنیم.

یا اینکه در مورد کافی داریم که «**الكافی كافٍ لِشِيعَتنا**»^۳ آیا واقعاً همه اخبار کافی حجت است؟! نه! حضرت می‌گوید که این مجموعه برای شیعه ما خوب است و کفایت می‌کند نه اینکه شما از اول تا آخرش را موبه‌مو انجام بدهید. لعل اینکه بعضی اخبار خلاف هم در آن باشد، یک وقتی امام علیه‌السلام می‌آید این‌طور می‌گوید...

تلمیذ: پس چطور امام بین شیخ مفید و دیگران تفاوت قائل می‌شود؟!

استاد: دلش می‌خواهد، شیخ مفید نفس قدسی دارد.

تلمیذ: احتمال خطاء را که رد نمی‌کند.

استاد: احتمال خطاء را رد نمی‌کند، می‌گوید: من شما را حفظ می‌کنم. یعنی معنایش این است که هر قدمی که برمی‌داری این قدم، قدم عصمت است؟! نه! تو کار خودت را بکن و فتوایت را بده ما تو را نگه می‌داریم.

تلمیذ: این یعنی چه؟! یعنی تکوین را عوض می‌کنم؟!

استاد: تکوین را عوض می‌کنم.

۱. همان.

۲. همان.

۳. مصدر یافت نشد

تلمیذ: حالا شاید آن نباشد.

استاد: پس چیست؟

تلمیذ: معنایش این است که دارد خطاب به خود شیخ می‌کند و الا خطاب به شیخ معنا نداشت.

استاد: حضرت در اینجا دارد می‌گوید که تو کار خودت را انجام بده مسئولیتش با ما، مثل اینکه امام

علیه‌السلام می‌گوید: «**مِنْكَ الْفَتْوَى وَمِنَّا التَّسَدِيدُ**»^۱.

اینکه حضرت می‌فرماید: «**مِنْكَ الْفَتْوَى وَمِنَّا التَّسَدِيدُ**» معنایش این است که هر فتوایی که می‌دهد

مصاب است یا نه بر ما لازم است که بر او عمل کنیم؟! معنایش این است که بر ما لازم است عمل بکنیم. آیا

این شخصی که امام می‌گوید که من حاکم قرار دادم، یعنی این به علم لدنی در مورد قضاوت‌ها حکم می‌کند؟! اگر

اگر دو نفر شاهد فاسق پیش این آمدند، چهار نفر پیش این آمدند، این حاکمی که آمده است از طرف امام صادق

فتوا می‌دهد به چه فتوا می‌دهد؟! به همین شهادت فسّاق فتوا می‌دهد درحالی که اگر عادل باشند ما موظفیم

عمل کنیم اما این دلیل نمی‌شود. یک وقتی امام صادق می‌گوید که این حاکمی که به شما فتوا می‌دهد حکومت

او حکومت عصمت است. می‌گوییم: چشم. این تمام شد؛ چه فاسق بیاید، چه عادل بیاید، ما کاری نداریم، ما

به کلام امام صادق کار داریم. یک وقتی امام می‌فرماید که آقاجان در میان خودتان یک نفر را انتخاب کنید

حکومت کند و من این را حاکم برای شما قرار دادم، خب اگر فاسق آمد او طبق فسقش می‌آید حکم به خلاف

می‌کند درعین حال ما موظفیم! امام در اینجا از تکوین می‌آید درست می‌کند یعنی جریان و حکم را به نحوی

ترتیب می‌دهد که فساد بر این حکم مترتب نشود، نه اینکه حکم او حکم معصوم است. این مسئله دوتا است!

حضرت که به شیخ مفید می‌فرماید: ما تو را نگه می‌داریم. یعنی ما تو را از لغزش نگه می‌داریم که در

اشتباه نیفتی در مسائل نفس نیفتی، نه اینکه هر حکمی که می‌دهی همان حکم را من می‌دهم، لعلّ اینکه امام

علیه‌السلام یک حکم دیگر بدهد. مثل اینکه شیخ حکم به این داد که بروید آن میت را دفن کنید. حضرت

چه کار کردند؟! یا خودشان یا دو نفر را سر راه آوردند گفتند که بروید و نگذارید، گفتند که شیخ مفید گفته

است که شکم زن را پاره کنید و یک عمل سزارین بکنید و بچه را در بیاورید بعد بروید دفن بکنید! این معنای

این است که من شما را حفظ می‌کنم، نه اینکه من حکم صحیح را در دهان شما می‌گذارم! این نیست! حضرت

به شیخ مفید می‌گویند که تو برو حکم خودت را بده.^۲

تلمیذ: همین جا من عرض دارم، چطور در اینجا شیخ مفید چنین فتوایی داد و امام علیه‌السلام آمد جلوی

او را گرفت، اما در کتابش که می‌آید برای کل بشر نقل می‌شود امام اقدامی نمی‌کند؟!

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، باب ۳۱ - ما خرج من توقيعاته عليه السلام، ص ۱۷۴.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به قصص العلماء، ص ۹۸۳.

استاد: چه اشکالی دارد؟! آن هم یکی است، کتاب و حکم یکی است. امام زمان علیه السلام اگر نظرش بر این باشد که بر ظاهر عمل کنیم در همین کتاب شیخ مفید باید خلاف هم باشد. چرا حضرت نیامدند بگویند که به کتاب شیخ مفید عمل بکنید و دیگر شما را بس است؟! چرا نگفت؟! تلمیذ: به خاطر اینکه مربوط به زمان ما نیست.

استاد: نه خیر روایات که یکی است، کلام شیخ مفید مانند کلام امام معصوم حجت است؛ هر چه گفته است به آن عمل بکنید! اگر می گفت که خیال ما دیگر راحت بود! حداقل نصف خیال ما راحت بود! اصلاً مرام این است مگر حضرت به علامه حلی فرمودند که شما مأمورید که به ظاهر عمل کنید؟! [حضرت به علامه حلی فرمودند که] بروید در کتاب تهذیب نگاه کنید در صفحه فلان، روایت در آنجا هست! شما باید به او عمل بکنید حالا سؤال ما این است که شاید همین روایتی که حضرت به علامه حلی فرموده بودند به نظر امام هم نباشد؟! امام گفتند که تو برو به حکم ظاهر عمل بکن چه کار داری نظر من هست یا نه؟! والا امام می گفتند که حکم این است و این حکم در صفحه فلان هم مکتوب است. امام می گویند که شما وظیفه تان این است که به ظاهر عمل کنید.

پس با توجه به این قضیه ما نفهمیدیم لطف به چه برمی گردد؟! اگر لطف به همه مردم برمی گردد، یک فقیهی آمده فتوا به حلّیت شطرنج داده است الآن دویست میلیون مردم دارند شطرنج بازی می کنند! لطف امام زمان کجا رفت؟! الآن به خاطر فتوا یک فقیه دویست میلیون در این مملکت شیعه دارند قمار می کنند! دویست میلیون دارند موسیقی گوش می دهند! لطف امام زمان کجاست؟! امام زمان که لطف دارد باید جلوی مکلفین عوام کالاً نعم را بگیرد، مکلفین همه دارند انجام می دهند. روایات هم که در کتب مذکور است. این روایات هست. کجا اتفاق علماء در اینجا اقتضای لطف می کند؟!

لطف امام زمان علیه السلام شامل حال جویندگان حق

لطف امام چیز دیگری است! به اینها کار ندارد؛ کسی که به دنبال حق باشد لطف امام شامل حال او می شود. معنای لطف این است! کسی که نباشد امام می اندازد او را به حال خودش تا هر فتوای چرت و پرت را برود بدهد. مردم هم بلند شوند بروند گوش بدهند. مردم هر کاری دلشان می خواهد بکنند، بکنند. چشم مردم دریابید می خواستند بروند کمی تحقیق بکنند. چطور شد بعد از گذشت این همه مدت یک دفعه می آیند می گویند که آقای فلان اشتباه کرد اما در فتوای موسیقی و فلان و این حرف ها نه اشتباه نکرد؟! چه شد؟! لطف این است؛ این چیزهاست که امام علیه السلام یا به واسطه قهر یا به واسطه غیر قهر مسائل را به افراد نشان می دهد.

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به قصص العلماء، ص ۸۸۵.

عدم وجود دلیل برای حجیت اجماع در کتب شیعه

پس اصلاً دلیلی برای حجیت اجماع در کتب شیعه نداریم، حالا صحبت ما این است که آیا در ادله و روایات هم مسئله‌ای برای اجماع هست؟ نه خیر اصلاً یک هم‌چنین چیزی نیست. ما اصلاً در روایات ائمه نداریم بر اینکه اجماع حجت باشد. بله! امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه در یک جا در مورد انتخاب حکومت می‌فرماید: «فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا...»^۱

اتفاقاً این مطلب را ما به مناسب در همین جلد اول اسرار ملکوت نقل کرده‌ایم که خیلی‌ها در این قضیه مانده‌اند که چطور امیرالمؤمنین می‌گوید که اگر صحابه اجماع کنند چیز است.^۲ امیرالمؤمنین حکومت خودش را می‌گوید نه حکومت آن یابو و گوساله را که آمدند انتخاب کردند! می‌گوید: ای معاویه حکومت مرا صحابی علماء تصدیق کردند؛ اگر صحابی علماء بر این حکومت اجماع داشته باشند، عنایت و لطف خدا در این حکومت قرار دارد. عنایت و لطف خدا در این حکومت می‌آید. بله! از اینجا ما این استفاده را می‌کنیم که آن اجماعی را که می‌گویند: «به حیث» آن عبارت از اتفاق علماء اتقیاء که به نحوی باشند که بتوانیم کشف این معنا را داشته باشیم. این فقط در عالم فرضیه هست که آن دیگر به خود ما مربوط است که آیا این کشف برای ما حاصل بشود یا نشود. لعل اینکه حاصل نشود. غیر از اینکه ما گفتیم که اصلاً در عالم فرضیه است و اصلاً یک وجود خارجی تا حالا ندارد، برفرض آن است. پس مدرک برای اجماع ما فقط دو جمله از نهج البلاغه است که حضرت در باب تنجیز خلافت خود این مطلب را بیان می‌کند. آن هم نسبت به حکومت نه نسبت به موارد دیگر، نه نسبت به حکم فقهی؛ نسبت به حکومت این مسئله در اینجا هست.

کیفیت صحیح مواجهه فقیه با روایات

بناءً علی‌هذا ما در ارتباط با استنباط، آنچه که مورد نظر هست و شرعاً باید یک فقیه به آن ملتزم باشد این است که فرض کند که خود او این روایاتی را که از امام و از معصوم نقل می‌شود، باید روایات را بنا بر توثیق، حذف وسائط کند و خود را مستقیماً بلاواسطه درقبال امام علیه‌السلام بداند. فقیه باید فقط همین‌طور باشد یعنی فقیه وقتی که مراجعه به کتاب کافی می‌کند و دارد که **علی بن ابراهیم عن فلان عن فلان عن زراره** ... وقتی که متوجه می‌شود اینها همه موثق بها هستند اینها را حذف کند مستقیماً کلام را از موسی بن جعفر علیهما‌السلام باید بشنود والسلام. یعنی انگار موسی بن جعفر دارد به شخص فقیه این روایت را القاء می‌کند. باید فقیه این‌طور درقبال روایات قرار بگیرد و بقیه را از زمان ائمه تا الآن هر کسی هر چه گفته باید کنار بگذارد؛

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۶۷.

۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۷۵.

شیخ انصاری گفته، علامه حلی گفته و... همه را کنار بگذارد و فقط باید فتوایش برود روی نفس روایتی که از امام علیه السلام دارد نقل می شود والسلام! دیگر تمام شد! چرا؟! چون تمام این اقوال علماء همه آنها به درد خودشان می خورد و هیچ حجیت شرعی ای برای ما افاده نمی کند.

فقط یک مطلب است و آن اینکه انسان وقتی که توجه به جلالت و عظمت بسیاری از این بزرگان می کند مثل مرحوم علامه حلی، مثل محقق حلی، مثل شیخ مفید به خصوص، مثل سید مرتضی، مثل شیخ بهایی مثل ملامحسن فیض و امثالهم وقتی که به این جلالت و عظمت اینها نگاه می کند، شبهه ای در او پیدا می شود که برای رفع این شبهه ببیند این بزرگان با این سعه علمی چطور با این روایت برخورد کردند؟! فقط به عنوان توضیح!

یعنی باید اولاً با اول یک فقیه فقط و فقط فتوای خود را از روایاتی که در مقابلش هست بگیرد. تمام! روی کاغذ بنویسد. حالا که تمام شد برود سراغ فتوای افرادی از علما که مورد وثوق هستند نه هر کسی مثل این آقا که نوشته است: طفل می تواند نجس بخورد اشکال ندارد.^۱ فتاوی علمای موثق به هم را ببیند و کیفیت استدلالشان را ببیند تا شاید مطلبی در نظر آنها آمده باشد که از دید ما غافل باشد، فقط بر این اساس! پس روی این جهت بر ما لازم است که فتاوی فقهاء را هم از این نقطه نظر مد نظر قرار بدهیم. یعنی بعد الفتوی و بعد از اینکه نظر امام علیه السلام برای ما روشن شد، انسان برای عرفان و معرفت بیشتر در کلمات آنها هم یک دقت و نظری داشته باشد.

اللهم صل علی محمد وآل محمد

^۱ . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله طهارت انسان، ص ۱۰۵.